

¹And the whole multitude of them arose, and led him unto Pilate.²And they began to accuse him, saying, We found this fellow perverting the nation, and forbidding to give tribute to Caesar, saying that he himself is Christ a King.³And Pilate asked him, saying, Art thou the King of the Jews? And he answered him and said, Thou sayest it.⁴Then said Pilate to the chief priests and to the people, I find no fault in this man.⁵And they were the more fierce, saying, He stirreth up the people, teaching throughout all Jewry, beginning from Galilee to this place.⁶When Pilate heard of Galilee, he asked whether the man were a Galilaean.⁷And as soon as he knew that he belonged unto Herod's jurisdiction, he sent him to Herod, who himself also was at Jerusalem at that time.⁸And when Herod saw Jesus, he was exceeding glad: for he was desirous to see him of a long season, because he had heard many things of him; and he hoped to have seen some miracle done by him.⁹Then he questioned with him in many words; but he answered him nothing.¹⁰And the chief priests and scribes stood and vehemently accused him.¹¹And Herod with his men of war set him at nought, and mocked him, and arrayed him in a gorgeous robe, and sent him again to Pilate.¹²And the same day Pilate and Herod were made friends together: for before they were at enmity between themselves.¹³And Pilate, when he had called together the chief priests and the rulers and the people,¹⁴Said unto them, Ye have brought this man unto me, as one that perverteth the people: and, behold, I, having examined him before you, have

عیسی در حضور پیلطس

¹پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلطس بردند.²و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.³پس پیلطس از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو می‌گویی.⁴آنگاه پیلطس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که: در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.⁵ایشان شدت نموده، گفتند: که قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.

عیسی در حضور هیروдіس

⁶چون پیلطس نام جلیل را شنید: پرسید که آیا این مرد جلیلی است؟⁷و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود.⁸اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌های از او ببیند.⁹پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.¹⁰و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده، به شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند.¹¹پس هیروдіس با لشکریان خود او را اقتضاح نموده و استهزا کرده، لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلطس او را باز فرستاد.¹²و در همان روز پیلطس و هیروдіس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

حکم اعدام عیسی

¹³پس پیلطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده،¹⁴به ایشان گفت: این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعا می‌کنید اثری نیافتم.¹⁵و نه هیروдіس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک، هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.¹⁶پس او را تنبیه نموده، رها خواهم کرد.¹⁷زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.¹⁸آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: او را هلاک کن و برآبای را برای ما رها فرما.¹⁹و او شخصی

found no fault in this man touching those things whereof ye accuse him:¹⁵No, nor yet Herod: for I sent you to him; and, lo, nothing worthy of death is done unto him.¹⁶I will therefore chastise him, and release him.¹⁷(For of necessity he must release one unto them at the feast.)¹⁸And they cried out all at once, saying, Away with this man, and release unto us Barabbas:¹⁹(Who for a certain sedition made in the city, and for murder, was cast into prison.)²⁰Pilate therefore, willing to release Jesus, spake again to them.²¹But they cried, saying, Crucify him, crucify him.²²And he said unto them the third time, Why, what evil hath he done? I have found no cause of death in him: I will therefore chastise him, and let him go.²³And they were instant with loud voices, requiring that he might be crucified. And the voices of them and of the chief priests prevailed.²⁴And Pilate gave sentence that it should be as they required.²⁵And he released unto them him that for sedition and murder was cast into prison, whom they had desired; but he delivered Jesus to their will.²⁶And as they led him away, they laid hold upon one Simon, a Cyrenian, coming out of the country, and on him they laid the cross, that he might bear it after Jesus.²⁷And there followed him a great company of people, and of women, which also bewailed and lamented him.²⁸But Jesus turning unto them said, Daughters of Jerusalem, weep not for me, but weep for yourselves, and for your children.²⁹For, behold, the days are coming, in the which they shall say, Blessed are the barren, and

بود که به سبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.²⁰ باز پیلطس ندا کرده، خواست که عیسی را رها کند.²¹ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: او را مصلوب کن، مصلوب کن.²² بار سوم به ایشان گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تأدیب کرده رها می‌کنم.²³ اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده، خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد.²⁴ پس پیلطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود.²⁵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند، رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

روی صلیب

²⁶ و چون او را می‌بردند، شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته، صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی برود.²⁷ و گروهی بسیار از قوم و زبانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند.²⁸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: ای دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.²⁹ زیرا اینک، ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت: خوشبحال نازدگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند.³⁰ و در آن هنگام به کوه‌ها خواهند گفت که: بر ما بیفتید، و به تله‌ها که: ما را پنهان کنید.³¹ زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟³² و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.

عیسی بر صلیب و مرگ او

³³ و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.³⁴ عیسی گفت: ای پدر، اینها را بیامرزش، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند. پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.

³⁵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند.³⁶ و سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند و آمده،

the wombs that never bare, and the paps which never gave suck.³⁰ Then shall they begin to say to the mountains, Fall on us; and to the hills, Cover us.³¹ For if they do these things in a green tree, what shall be done in the dry?³² And there were also two others, malefactors, led with him to be put to death.³³ And when they were come to the place, which is called Calvary, there they crucified him, and the malefactors, one on the right hand, and the other on the left.³⁴ Then said Jesus, Father, forgive them; for they know not what they do. And they parted his raiment, and cast lots.³⁵ And the people stood beholding. And the rulers also with them derided him, saying, He saved others; let him save himself, if he be Christ, the chosen of God.³⁶ And the soldiers also mocked him, coming to him, and offering him vinegar,³⁷ And saying, If thou be the king of the Jews, save thyself.³⁸ And a superscription also was written over him in letters of Greek, and Latin, and Hebrew, THIS IS THE KING OF THE JEWS.³⁹ And one of the malefactors which were hanged railed on him, saying, If thou be Christ, save thyself and us.⁴⁰ But the other answering rebuked him, saying, Dost not thou fear God, seeing thou art in the same condemnation?⁴¹ And we indeed justly; for we receive the due reward of our deeds: but this man hath done nothing amiss.⁴² And he said unto Jesus, Lord, remember me when thou comest into thy kingdom.⁴³ And Jesus said unto him, Verily I say unto thee, To day shalt thou be with me in paradise.⁴⁴ And it was about the sixth hour, and there was a darkness over all

او را سرکه می‌دادند،³⁷ و می‌گفتند: اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.³⁸ و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که: این است پادشاه یهود.³⁹ و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که: اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.⁴⁰ اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.⁴¹ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچکار بیجا نکرده است.⁴² پس به عیسی گفت: ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.⁴³ عیسی به وی گفت: هرآینه به تو می‌گویم: امروز با من در فردوس خواهی بود.

⁴⁴ و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.⁴⁵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.⁴⁶ و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: ای پدر، به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.⁴⁷ اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت: در حقیقت، این مرد صالح بود.⁴⁸ و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.⁴⁹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

دفن عیسی

⁵⁰ و اینک، یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،⁵¹ که در رأی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه، بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید،⁵² نزدیک پیلطس آمده، جسد عیسی را طلب نمود.⁵³ پس آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ‌کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد.⁵⁴ و آن روز تهیه بود و سبب نزدیک می‌شد.⁵⁵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند، از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.⁵⁶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبب را به حسب حکم آرام گرفتند.

the earth until the ninth hour.⁴⁵ And the sun was darkened, and the veil of the temple was rent in the midst.⁴⁶ And when Jesus had cried with a loud voice, he said, Father, into thy hands I commend my spirit: and having said thus, he gave up the ghost.⁴⁷ Now when the centurion saw what was done, he glorified God, saying, Certainly this was a righteous man.⁴⁸ And all the people that came together to that sight, beholding the things which were done, smote their breasts, and returned.⁴⁹ And all his acquaintance, and the women that followed him from Galilee, stood afar off, beholding these things.⁵⁰ And, behold, there was a man named Joseph, a counsellor; and he was a good man, and a just:⁵¹ (The same had not consented to the counsel and deed of them;) he was of Arimathaea, a city of the Jews: who also himself waited for the kingdom of God.⁵² This man went unto Pilate, and begged the body of Jesus.⁵³ And he took it down, and wrapped it in linen, and laid it in a sepulchre that was hewn in stone, wherein never man before was laid.⁵⁴ And that day was the preparation, and the sabbath drew on.⁵⁵ And the women also, which came with him from Galilee, followed after, and beheld the sepulchre, and how his body was laid.⁵⁶ And they returned, and prepared spices and ointments; and rested the sabbath day according to the commandment.